

معرکه بازار

تئاردیه؟

محسن باقری اصل

نویسنده



مجموعه داستان خانم اسماعیلی، عزت عترت است. داستان اول معرکه است و داستان‌ها هرچه جلوتر می‌روند حتی بهتر هم می‌شوند؛ معرکه بازاری است تئاردیه. عترت اسماعیلی بدون ذره و لَمحه‌ای لغت‌بازی و زبان‌اندازی، با آرامشی بی‌امیرگونه، مسلط، و باطمینان، «تولید اضطراب» می‌کند و تن مخاطب را نیز سرد و گرم. مضمون داستان‌های به‌شدت خواندنی و تجویزی عترت اسماعیلی، آدم را «راحت» می‌کند، مثل دودینی کوتاه و سریع که عرق به تن می‌نشانند و نشاط تولید می‌کند. شاید ظاهرین‌ها تئاردیه را دارک ببینند! مخالف نیستیم؛ شکلات دارک و ذائقه و مهم‌تر از آن تأثیرش روی فیزیک بدن. داستان‌ها گُمیلکسی از احساسات بیان نشده، پنهان مانده و سرکوب شده را بیان و رها می‌کند. عترت اسماعیلی به‌راحتی هرچه تمام‌تر به درون شکاف‌های افقی و عمودی فردی اجتماعی شده، رسوخ، نفوذ و رسوب می‌کند و چاک شکاف‌ها را می‌شکافد و چکاپ روح می‌کند، یاب‌تعبیر و توصیب بسیار جدید فرهنگستان زبان فارسی، روح را «به‌آزمایی» checkup می‌کند. جزئیات، رویه‌ها و رویه‌های زندگی را لایو می‌بیند و بی‌آن‌که ژست آوانگاردی بگیرد، «نشان» می‌دهد. عترت اسماعیلی در تئاردیه، تن، این بیرونی‌ترین وضعیت انسانی انسان را می‌فهمد و می‌فهماند. در بیشتر داستان‌ها، در مرز تنیدگی تنگ تنانگی گام برمی‌دارد و پیش می‌رود. در یک تقسیم‌بندی کلی، از حیث خواندن دو نوع داستان را بایستی دقیق خواند؛ یکی شاهکارهای جهان و یکی مزخرفات جهان، شاهکار را دقیق می‌خوانی تا «آن» به آتش لذت ببری و رنج بکشی، مزخرف را خط به خط می‌خوانی تا ببینی نویسنده چی نوشته، اصلاً و ابداً و اساساً! اما اُم کتاب تئاردیه را می‌شود حتی نادقیق خواند و فهمید و لذت‌ش را برد و این، توانایی «نویسنده حالا دیگر عزیز» ماست. نویسنده قصه‌گو که شادبختانه، وقت خود و مایش را تلف بازی کردن با «تکنولوژی تکنیک» نکرده است.

درباره این یک تَن باز برگردیم به تَن؛ نگاه مشفقانه نویسنده ما به جسم انسان، انسانیت ساخته است. نویسنده‌ای که از لحاظ فکری به استقلال رسیده و سخاوتمندانه مخاطبش را در تجربه‌های متفاوت داستان‌های جذابش شریک می‌کند. خودنمایی نمی‌کند و در تمام آنات و لحظات داستان هوشیاری‌اش را از دست نمی‌دهد و حدنگه می‌دارد. به‌شدت خرسندم مجموعه داستانی خواندم که چیزی بهم اضافه کرد، شناختم از «زن» و «حال مرد» در بافت شخصیت و اجتماع را عمیق‌تر و وسیع‌تر کرد و تابلویی از انسانیت برای همه ما طرح زد.



گذری کوتاه بر کتاب «موسای قوم زرگر» به قلم نجمه نیلی پور

پزشک امام و رهبری

مسئولیت می‌کرد؛ حتی خیلی استرس و اضطراب عجیبی داشت چون بحث مسئولیت پزشکی شخص اول مملکت مطرح بود و اگر اتفاقی می‌افتاد، باید به مردم و مسئولان جوابگو می‌بود. بنابراین پدرم یک تیم پزشکی تشکیل داد و از نظریات چند نفر از پزشکان معتمد خارج از کشور مثل پروفیسور صادقی در سوئیس هم استفاده می‌کرد. به هر صورت در آن برهه زمانی خطر از امام رفع شد و مشکلات قلبی ایشان با تلاش فراوان تیم پزشکی کنترل شد.

فریاد بر سر امام

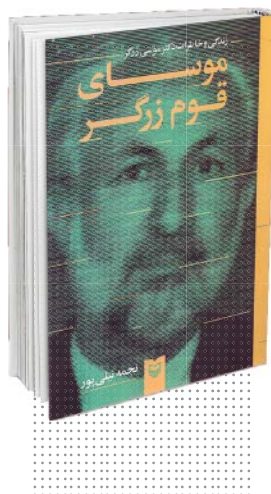
بعد از استقرار حضرت امام در جماران دوباره اتفاقی افتاد و خبر وخامت حال حضرت امام را به پدر دادند. ما بسیار وحشت کرده بودیم و خودمان را سراسیمه به جماران رساندیم. پس از بررسی آزمایش‌ها و معاینات پزشکی برای پیدا کردن عامل وخامت حال ایشان، حضرت امام به پدرم گفتند: «شما یک سری دارو به من داده بودید؛ وقتی این داروها را می‌خوردم حالم بد می‌شد و تهوع می‌گرفتم، برای همین دیگر نخوردم» و بعد همان پتویی را که رویش نشسته بودند بالا زدند و داروها را به پدر نشان دادند.

امام داروها را زیر پتوی شان می‌گذاشتند و خانواده هم فکر می‌کردند که حضرت امام داروهای شان را سر موقع مصرف می‌کنند. همان لحظه پدرم از شدت عصبانیت فریادی زد و گفت: «آقا شما به چه حقی؟ کی به شما اجازه داده که داروها را نخورید؟ چرا به من نگفتید این داروها حالتان را بد می‌کند؟ من داروها را عوض می‌کردم.»

آن لحظه، لحظه عجیبی بود. همه به پدرم خرده گرفتند که: «این چه طرز حرف زدن با حضرت امام است؟» امام فرمودند: «کاری نداشته باشید، ایشان درست می‌گویند. من باید از این کارم استغفار کنم. حالا آب بیاورید تا من داروها را بخورم.»

۶۰ سال پر حادثه

در سال ۱۳۶۰ که سال ترور شخصیت‌های مهم سیاسی، علمی، مذهبی و اجتماعی بود، پدر من هم از این ترورها بی‌نصیب نماند. منزل ما دو بار بمب‌گذاری شد. در ترور آیت‌ا... خامنه‌ای در ششم تیرماه هم ما اولین نفراتی بودیم که در بیمارستان حاضر شدیم و پدرم اولین اقدامات را انجام داد. چون شریان اصلی دست ایشان آسیب دیده بود اگر اولین اقدامات پزشکی را پدر انجام نداده بود احتمال قطع دست ایشان می‌رفت. بعد از آن هم تیم جراحی اعصاب وارد عمل شدند و اعصاب را پیوند زدند که موفقیت‌آمیز نبود.



کتاب «موسای

قوم زرگر» زندگی

و خاطرات دکتر

موسای زرگر به قلم

نجمه نیلی پور در

انتشارات سوره مهر

منتشر و راهی بازار

نشر شده است.

این کتاب به زندگی

دکتر موسای زرگر،

وزیر بهداشتی شورای

انقلاب و یکی از

حاذق‌ترین پزشکان

کشورمان می‌پردازد



کتاب «موسای قوم زرگر» زندگی و خاطرات دکتر موسای زرگر به قلم نجمه نیلی پور در انتشارات سوره مهر منتشر و راهی بازار نشر شده است. این کتاب به زندگی دکتر موسای زرگر، وزیر بهداشتی شورای انقلاب و یکی از حاذق‌ترین پزشکان کشورمان می‌پردازد.

دکتر زرگر که بود؟

موسای زرگر در سال ۱۳۱۴ در محله حصارطهماسب صفادشت از توابع شهریار در نزدیکی تهران متولد شد. وی در سال ۱۳۳۲ در دبیرستان مروی تهران موفق به اخذ مدرک دیپلم و سال ۱۳۴۰ مدرک دکترای حرفه‌ای پزشکی عمومی را از دانشگاه پزشکی تهران گرفت.

دکتر موسای زرگر، مدرک فوق تخصصی جراحی سینه را در سال ۱۳۴۷ از دانشگاه علوم پزشکی تهران گرفت. او در عمر خویش مسئولیت‌های مختلفی برعهده داشت. ریاست ستاد پزشکی استقبال از امام خمینی در روز دوازدهم بهمن ۱۳۵۷، عضو شورای مرکزی و رئیس کمیته پزشکی حزب جمهوری اسلامی، عضو تیم پزشکی معالج امام خمینی، پزشک معالج رهبر معظم انقلاب در ترور نافرجام سال ۱۳۶۰، وزیر بهداشتی و بهزیستی شورای انقلاب، نماینده مردم شهرستان شهریار در دوره اول مجلس شورای اسلامی، نماینده مردم تهران دوره دوم و پنجم مجلس شورای اسلامی، طرح ژنیک دارویی و راه‌اندازی اولین مرکز تحقیق و پژوهش تروما در ایران از جمله مسئولیت‌های او بود.

وی همچنین برای نوسازی و احیای بیمارستان سینا (در دولت‌های مختلف) تلاش فراوانی به خرج داد. دکتر موسای زرگر در ۲۲ اسفند سال ۱۳۹۸ به دلیل عارضه قلبی از دنیا رفت. کتاب موسای قوم زرگر در دو بخش «زندگی و زمانه موسای زرگر از زبان خودش» و «آشنایی اجمالی با شخصیت و ویژگی‌های فردی دکتر زرگر از زبان خانواده، دوستان و همکاران ایشان» نگارش شده است. اسناد و عکس‌ها نیز در انتهای کتاب گنجانده شده است. آنچه در ادامه می‌خوانید، بخشی از متن این کتاب است.

آغاز مراقبت پزشکی از امام

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار امام در قم با پدرم تماس گرفتند و گفتند: «حال» حضرت امام ناخوش است و خودتان را سریع برسانید به قم. پدرم با تیم کامل پزشکی به قم اعزام شد. من هم همراه پدرم بودم. پدر بعد از معاینات اولیه و سرپایی متوجه شد که امام یک سکنه قلبی خفیف کرده‌اند.

پدرم به امام گفت: «به‌عنوان پزشک شما صلاح نمی‌بینم که در قم بمانید. شما باید حتماً بیایید تهران، چرا که در قم امکانات لازم وجود ندارد. تهران که باشید هم تحت نظر مداوم هستید و هم این‌که اگر خدای نکرده اتفاقی بیفتد، می‌توانیم اقدامات پزشکی و درمانی را سریع‌تر انجام دهیم.»

البته در آن مقطع انتقال حضرت امام از قم به تهران خیلی سخت بود و عده‌ای به دلایل مختلف سیاسی و اعتقادی با این کار مخالف بودند. با وجود این پدر جسارت و شجاعت به خرج داد و پافشاری کرد. امام همان موقع حرف پدر را پذیرفتند و گفتند: «اگر شما می‌گویید شرعاً بر من واجب است که بیایم تهران» و شرایط برای انتقال امام از قم به تهران فراهم شد. همان موقع امام در بیمارستان قلب بستری شدند و اقدامات لازم برای بهبود ایشان انجام شد. پدرم نسبت به درمان امام، بسیار احساس

